



مقاله



فضیل الله صلواتی
بخش چهاردهم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

تنهایی امام حسن مجتبی (ع)

با خیانت و فرار عبدالله بن عباس، موجی از اضطراب و ترس، سپاهیان امام حسن را فرا گرفت و میان آنها اختلاف افتاد. قیس بن سعد، جانشین عبدالله، نماز صبح و ابر گزار کرد و با سخنان صادقانه و اراده قاطع برای سپاهیان صحبت کرد و به دل‌های پریشان آنان آرامش بخشید. لشکر یان در سخنان او، ایمان و اراده را مشاهده کردند و عبدالله را بیشتر شناختند که چگونه در زمان امام علی از یمن گریخت و زن و فرزندانش خود را به دست جلادان معاویه سپرد، تا جایی که دو فرزندش را کشتند و اکنون به همان قاتلان پیوسته است.

قیس، جریان فرار عبدالله را برای امام گزارش کرد. پس از آگاهی بر آن خیانت، امام سخت آزرده خاطر شد و سپاهیان همراه امام در مدائن هم سخت از هیبت لشکر معاویه به وحشت افتادند. کار عبدالله آنان را نگران کرد و به پیروزی سپاه معاویه یقین پیدا کردند. برخی منافقان و مست ایمان‌ها به فتنه انگیزی پرداختند و سرداران نیز دنبال راهی می‌گشتند و منتظر بودند که به آنها هم وعده یک میلیون درهم داده شود و امام را دست بسته تحویل معاویه بدهند. جاسوس‌های طرفدار بنی‌امیه و دلال‌های خیانت در میان سپاه مدائن به خریدن افرادی پرداختند و اراده و عزم لشکر مستقر در مدائن درهم شکسته شد. در لشکر قیس بن سعد در محل تسکین، شایع کردند که امام حسن با معاویه کنار آمده و در لشکر مدائن شایع کردند که قیس هم با سپاهیانش به لشکر معاویه پیوسته است و چون قیلا عبدالله، این عمل را انجام داده بود همه یقین کردند. در جایی دیگر شایع کردند که قیس کشته شده و لشکر یانش متواری شده‌اند. شرایط زمان طوری بود که همگان شایعات را قبول می‌کردند و حتی مؤمن‌ترین و پاکدامن‌ترین یاران امام را به شک می‌انداخت. بسیاری خود را از غائله دور داشتند و کنار کشیدند. افرادی که به دنیا چسبیده بودند به سوی معاویه رفتند و یابرای او نامه نوشتند و حمایت خود را از او اعلام کرده و با او بیعت کردند. با این شرایط و این لشکر و این

پیروان، کسی امام حسن را موفق نمی‌دانست و قرار نبود که معجزه‌ای به وقوع بپیوندد و سنگی آسمانی فرود آید و بر سر معاویه و اتباع او بیفتد؛ همه چیز جهان طبق روال عادی و بر اساس سنت الهی انجام می‌شود، چه برای امام حسن و چه برای معاویه. دنیا پرستان و خیانتکاران، روحیه سپاه امام حسن را تضعیف کرده بودند و امکان روحیه دادن و آماده کردن آنها دیگر وجود نداشت. امام زیر لباس خود زره می‌پوشید و همواره با همراهانی وفادار از بنی‌هاشم رفت و آمد می‌کردند.

عجیب است که هنوز سه دهه از اسلام و رحلت پیامبر (ص) بیشتر نگذشته بود که مردم، اهل بیت و فرزندان او را رها کردند و به سوی دشمن محمد (ص) و خاندان او روی آوردند و برای گرفتن رشوه بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند! و همانند روسپی‌خانه‌ها که هر یک کارهای سعی دارد خود را زودتر به مشتری عرضه کند، منافقان کوفه نیز خود را به معاویه می‌فروختند. باید گروهی از جامعه‌شناسان و تاریخ‌شناسان و روانشناسان گردهم آیند و رفتار و منش این مردم، علت خود فروشی و خودباختگی آنها را مورد بررسی

امام می‌دانست که به مرور زمان، معاویه و دیگر بنی‌امیه چهره‌گریز و ضد اسلامی و ضد مردمی خود را می‌نمایانند و همه مردم، حتی سست ایمان‌ها و خودفروخته‌ها هم به ماهیت آنها پی می‌برند. این یک اصل است، هر که در برابر مردم ایستاد، مردم بر او می‌شورند و قیام می‌کنند، فریاد بر می‌آورند و بنیادش را بر می‌کنند

قرار دهند. چرا باید جامعه‌ای به این حد از ابتدال برسد که کشتن امام حسن و امام حسین برای عده‌ای افتخار باشد و علی، حسن و حسین را تلبذیرند، ولی معاویه را تحمل کنند.

معاویه هم نامه‌های خودباختگی سران قبایل و برخی فرماندهان لشکر را که آماده قتل یا تسلیم امام حسن بودند، برای امام می‌فرستاد تا متکی به این هم‌رهان سست‌عناصر نباشد. (۳۳۳)

در شهر انبار دو باره بر نامه عبدالله بن عباس تکرار شد. امام تعدادی حدود چهار هزار نفر را به فرماندهی مردی از قبیله‌کنندی تجهیز کرد و به آن شهر فرستاد. او هم با نامه‌ای و وعده‌ای و پانصد هزار درهم که از سوی معاویه رسید همراه با دو بیست نفر از خویشاوندانش به معاویه پیوست و لشکر را سرگردان‌ها کرد!

وقتی خبر به امام رسید با حالت تأثر فرمود: «این مرد کندی هم به معاویه پیوست و به من و شما خیانت کرد، و من بارها گفته‌ام که مردم وقایی ندارند و بنده دنیا بیند...» (۳۳۴) امام شخص دیگری را برای فرماندهی فرستاد. او از قبیله بنی‌مراد بود، و در حضور مردم قول داد که به دشمن نپیوندد و خیانت نکند، اما این مرد هم وقتی با هم‌راهانش به شهر انبار رسید، بیک‌های معاویه به سراغش آمدند و سرانجام او هم با دریافت پانصد هزار درهم و فرمانداری یکی از نواحی شام، با تعدادی از نزدیکانش به سوی معاویه رفت. با رفتن او، لشکر یانش از هم پاشیده شدند. دیگر کسی و چیزی برای امام حسن نماند. بیشتر کسانی هم که بودند برای دستیابی به منافع و غنیمت‌های جنگی آمده بودند، چون امکان بوقیبت در جنگ و پیروزی بر سپاه معاویه را غیر ممکن دیدند، اموال یکدیگر را غارت می‌کردند و به اردوگاه امام حمله کردند و وسایل آن حضرت را به یغما بردند. (۳۳۵) و بخصوص خوارج که هیچ حرمتی برای امام قائل نبودند، هر اهائی که می‌خواستند انجام می‌دادند. آنها اموال و خون امام و دیگر مؤمنان را برای خود حلال می‌دانستند.

اسفند ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۸۹

اندازیان

توافق در اردوگاه امام حسن

در اردوگاه امام حسن هم وضع بهتر از این نبود. امام برای مردم سخنرانی می کرد و آنها را به استقامت و پایداری و اتحاد فرامی خواند و خوبشتن را خیر خواه خلق و دوستاند مردم معرفی می کرد و اینکه با کسی دشمنی و کینه و قصد فتنه انگیزی نداشتند و همه باید در برابر اراده خداوند تسلیم باشند... (۳۷۵)

پس از سخنان امام هواداران بنی امیه فریاد برآوردند که حسن می خواهد با معاویه صلح کند (العیاذ بالله) او کافر شده است. دسته ای به خیمه امام حمله و آن را غارت کردند و حتی سجده را از زیر پای امام کشیدند و بردند. مردی ردای امام را از او دوشش ریوسد. کلمات کیک و اهانت آمیزی به امام حسن می گفتند و قصد حمله به او را داشتند که جمعی از یاران و شیعیان با شلاخشان مانع شدند. مردم دیگری لسگام مرکب اسام را گرفت و گفت: الله اکبر! ای حسن، نخست بدرت مشرک شد و بعد از آن تو شرک ورزیدی، و یادشده ای که در دست داشت، ران امام را تا استخوان شکافت، امام در مقام دفاع برآمد و با او گلاویز شد. آن مرد به دست یاران امام کشته شد. امام حسن را برای معالجه به مدائن بردند و مجبور شد مدتی در آن شهر بماند. (۳۷۶) چند بار به امام حسن سوء قصد شد، یکبار از دور به امام تیر انداختند، یکبار هم هنگام نماز مردی با خنجر به او حمله کرد و امام را زخمی نمود. (۳۷۷)

آیا امام می توانست با سپاهیان خود بجنگد؟ آیا معاویه بهترین بهره برداری تبلیغاتی را از این موارد نمی کرد؟ آیا در تاریخ هانمی نوشته اند که حتی طرفداران امام حسن هم او را قبول نداشتند، از این رو با آنها جنگید؟ اینکه امام پیوسته صبر می کند و پاسخ فریب خورد ه و ممتحران را نمی دهد و در برابر آنان سساکت می نشیند، به خاطر این مسائل و عوامل است.

وقتی معاویه در جبهه مقدم امام، عبیدالله بن عباس را فریب داد و برده قیس بن مسعد بن عباد ه با قبیه لشگر به سوی لشگریان معاویه حمله کردند. قیس بن اوطاه در مقابل آنها فریاد برآورد که: «امیر شما پیش ما است و با معاویه بیعت کرده و امام شما، حسن بن علی، مصالحه کرده، برای چه خوبشتن را به کشتن می دهید؟» قیس به لشگریانش گفت: «یابدون حضور امام بجنگید و یا اینکه به گمراهی با معاویه بیعت کنید، همه گفتند می جنگیم، حمله کردند و در مراحل اولیه پیروز شدند.

معاویه به دست بردار نبود، برای قیس بن مسعد هم نامه، پیغام، پول و وعده ها فرستاد و او را نزد خود فراخواند، اما قیس با ایمانی که داشت فریب نخورد و در پاسخ او نوشت: «لا والله، نه به خدا قسم، هرگز با من ملاقات نخواهی کرد مگر آنکه میان من تو نیزه حکمفرما شود. (۳۷۸)

وقتی معاویه متوجه شد که نمی تواند در او نفوذ کند و

ایمان او مستحکم است و شیطان را به او راهی نیست؛ از در دیگری وارد شد و از طریق اهانت، از عاب و وحشت، برای او نوشت: «اما بعد، همانا که تو یهودی و یهودی زاده ای، خود را بدبخت می کنی و در موضوعی که به تو مربوط نیست خود را به کشتن می دهی، اگر آن گروهی را که خوش تر می داری پیروز شود، تو را از خود می راند و نسبت به تو حيله و مکر رومی دارد و اگر آن گروه را که ناخوش می داری پیروز شود تو را فرو می گیرد و می کشد. بدرت هم این چنین بود که کمان دیگران را زه کرد و تیری به هدف نزد خطا کرد و آتش افروزی می کرد و سرانجام قوسش او را یاری ندادند و مرگش فرارسید و در منطقه حوران غریب و رانده شده از وطن در گذشت و السلام (۳۷۹)

قیس بن مسعد در پاسخ معاویه نوشت: «اما بعد، همانا که توبت و بت زاده ای هستی که بازو و برهنا چازی به اسلام در آمدی و مدتی ترسان به حال مسلمانی بودی، و سپس به میل خود از اسلام بیرون رفتی و خداوند در اسلام برای تو بهر ای فراز نداد. مسلمانی تو بدون سابقه و نفاق تو چیز تازه ای نیست. همیشه با خدا و رسولش در جنگ بوده ای و گروهی از گروه های مشرکان و دشمن خدا و پیامبر و بندگان مؤمن خدا بودی، از پدرم نام برده ای... (۳۸۰) قیس بن مسعد در اثر شایعات و کارشکنی های معاویه و عدم حضور امام در خط مقدم که اعلام کرده بود به خاطر زخمی شدن و نرسیدن تیر و های کمکی و قطع تدارکات است و شایع کردن تسلیم امام حسن دیگر نتوانست بجنگد، ناچار بالشگریانش به کوفه باز گشت. خود امام هم چون تجهیز سپاه دیگری برای فرستادن به جبهه برایش میسر نشد، به کوفه باز گشت. از آن سو هم لشگر معاویه برای جنگ و سرکوب طرفداران امام به سوی کوفه حرکت کردند. دوستان، امام حسن را

تنها الگوها باید باشند تا مردم، در طول زمان و تا قیامت بدانند که پیشوایان آزاده و مردم دوست و راستین در اسلام چه کسانی بوده اند و چه حرفه ایی برای گفتن داشته اند و چرا در آن زمان زمینه پذیرش حق وجود نداشته است! باشد که در آینده مردم آگاه و جامعه عدالتخواه و حقیقت طلب و حق جو و آزادمنشی پیدا شوند و حکومت امثال علی، حسن و حسین را تشکیل دهند

سرزنش می کردند و دشمنان او را به تمسخر می گرفتند. دیگر کاری از پیش نمی رفت، همه راه های مبارزه بر امام حسن بسته شده بود. اگر دست روی دست می گذاشت خود یاران باو فایز و شیعیانش همه قتل عام می شدند. تاریخ طبری دوبار غارت اموال امام را ذکر می کند: (۳۸۱) یکی بعد از خبر شایع شدن شهادت قیس بن مسعد، به طوری که حتی فرش زیر پای امام و ردای دوشش را کشیدند و بردند و بار دیگر وقتی بود که معاویه، هفتاد و پنج بن شعیبه و عبیدالله بن عامر و عبیدالله بن حکم را برای مذاکرات صلح به نزد امام فرستاد. آنها وقتی از نزد امام باز گشتند بدون اینکه نتیجه ای گرفته باشند، برای فتنه انگیزی با صدای بلند اعلام کردند: «خداوند به وسیله فرزند پیامبر، خون ما را حفظ کرد و امام دعوت صلح را پذیرفت، سپاهیان که این گفتار دروغ را شنیدند، دچار حیرت شدند و به خیمه امام حمله و هر چه بود غارت کردند. (۳۸۲)

به دنبال این حادثه بر همفکران خوارج افزوده شد. افراد دیگری هم امام را تکفیر کردند. دیگر سپاه امام به طور کامل از هم پاشیده شد و هیچ انسجامی نداشت، حتی عده ای به سوی خیمه امام حمله کردند تا او را بکشند و شعار می دادند: ای حسن تو هم همانند بدرت مشرک شدی؟ جز وابستگیان به خود امام هیچ کس از جان ایشان حمایت نمی کرد. سخنان امام را تحریف می کردند، تندروها و خوارج او را کافر خطاب می کردند. در میان همان یاران و همان کسان که پشت سر حضرت نماز خوانده بودند هم درگیری پیش آمد.

آیا این سپاه و یاران طرفداران را این اختلاف عقیده ها و نفاق ها که در هر خود را کافر و شایند بدتر و یا مشابه معاویه می دانستند. امکان جنگ وجود داشت؟ کسی که از اطر ایان خود نگران است و به آنها اعتماد ندارد چگونه می تواند جنگی تمام عیار را رهبری کند؟ همه راه های چاره بر امام بسته شده بود. ناچار در برابر یاران ناپایدار و سران خود فروخته سپاهش به سخن پرداخت: «وای بر شما، به خدا قسم، معاویه به وعده هایی که به شما در برابر کشتن من داده است و فتنه خواهد کرد و من می دانم اگر با او از در مسالمت در آیم مرا آزاد می گذارد که به دین پیامبرم رفتار نمایم و خدای بزرگ را پرستش کنم، اما شما، به درستی می بینم که فرزندانان به در یوزگی پسران آنها بروند و از آنها آب و نان بخورند و آنها با وسایلی که در اختیار دارند به فرزندان شما چیزی ندهند، مرگ و دوری از رحمت خدا بر آنان یاد، با کارهای ناروایی که می کنند و به زودی ستمکاران خواهند دانست که چه سر نوشت شومی خواهند داشت. (۳۸۳)

دو حجه سپاه امام حسن در تاریخ جنگ های جهان کدام سرداری، کدام فرمانده ای، کدام پیشوای سپاهی، با چنین لشگریانی امکان جنگ داشته است؟ این همراهان سست عناصر

همچنان که امام علی و از پیروزی مسلم باز داشتند، امام حسن را هم مجبوره تسلیم در برابر معاویه کردند. دیگر امام نتوانست با معاویه دشمن خدا و خلق بجنگد. دشمن روز به روز قوی تر می شد و نیروهای امام تضعیف می شدند، امام ضمن اتمام حجت به آنها فرمود: من در جنگ با معاویه تردیدی ندارم... شمارو می که به جنگ صفین می رفتید، دینتان پیشاپیش دنیایان بود، ولی امروز دنیایان دین شما را به پشت افکنده است، شما امروزین ذو گروه از کشتگان قرار دارید، کشته هایی که دز صفین برای آنها می گریید و کشتگانی که در نهران خواستار انتقام آنهاید و بقیه خوار و کینه توزند... آگاه باشید که معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید، بر او حمله می بریم و با ضربه های شمشیر بر او فرمان می رانیم و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و در خواستش را بر آورده می کنیم... (۳۳۶) سخن امام که به اینجا رسید، همه شعار دادند: می خواهیم زنده بمانیم.

هفتاد و شصت

همه در راه به روی امام حسن بسته شده بود، این لشکر را مناسب جنگیدن نمی دید. آنان به دنیادلبسته بودند و به او خیر دادند که برخی سرداران می خواهند او را دستگیر و دست بسته تحویل معاویه بدهند، باور آنها هنگام بکشد، چه می توانست بکند؟ همه راه های مبارزه در برابر امام سد شده بود. از جنگ، نتیجه دیگری جز کشته شدن بسیاری از مردم و پیروزی معاویه به عاید نمی شد. امام به ناچار در آن شرایط سخت تصمیم گرفت که تسلیم شرایط معاویه شود. چنان مصلحت دید که دست کم تعهدی از معاویه گرفته شود تا خون مردم ریخته نشود. چیزی هم در اختیار اسام نبود که به معاویه وا گذارد. این سرداران، سپاهیان و طرفداران ناپایدار هم، که مرد جنگ نبودند، پس به تنهایی چه کاری می توانست انجام دهد؟ کشته شدن امام حسن هم چیزی را حل نمی کرد، جز آنکه معاویه به جان شیعیان و دوستانداران واقعی امام می افتاد و همه آنها را می کشت. چنانچه امام در جنگ، دستگیر می شد اگر او را نمی کشتند به عنوان آزاد شده جنگی رهایش می کردند و جریان طغیان و تکرار می شد. در فتح مکه، محمد (ص) بنی امیه را آزاد کرد و امروز معاویه، بنی هاشم را با متنی که بر سر آنها می گذاشت آزاد می کرد و این سرشکستگی در تاریخ برای آنها بود. امام حسن بهتر دید که پیام صلح را امضا کند، تا دیگر معاویه هم به خیانتکاران رشوه ندهد و منافقان نتوانند برای پول، امام را بکشند و یا او را دست بسته تحویل دشمن بدهند.

امام حسن می دید که با کشته شدن او، برادران، یاران و عده ای از شیعیان با کناهاش، چیزی اصلاح نمی شود و جنگ به سود اسلام و مسلمانان نیست، بلکه دیگر چیزی از اسلام و مسلمانی باقی نمی ماند و همه اسلام

معاویه که هیچ محدودیت دینی و انسانی و هیچ تعهد و تدبیری نداشت و به چیزی و مرامی، پایبند نبود، که مانع کارهای او شود و دستش برای هر کاری باز بود. اگر همه مردم شام و کوفه هم کشته می شدند. برای او مهم نبود، مهم آن بود که سلطنت و حکمروایی او تثبیت شود و دیگر هیچ

در رفتار و گفتار معاویه خلاصه می شود، ولی اگر امام حسن، امام حسین و دیگر بنی هاشم بمانند، دست کم اسلام اصیل می ماند تا روزی دیگر و زمانی دیگر سر بر آورد و شوکر فاشود.

در آن زمان و در آن شرایط مصلحت اسلام و مسلمین قبول صلح پیشنهادی معاویه بود، هر کار دیگری که می شده، اسلام را تباہ می کرد و همه چیز را به انحراف می کشانید. معاویه و دارو دستش از یک سو و خوارج از سوی دیگر و منافقان و خود فروختگان، همه با هم، به نابودی امامت و اهل بیت پیامبر می پرداختند و دیگر چیزی از حقیقت اسلام باقی نمی ماند. در این شرایط وظیفه برای حفظ کیان اسلام، صلح موقت با دشمن بود.

امام می دانست که به مرور زمان، معاویه و دیگر بنی امیه چهره کریه و ضد اسلامی و ضد مردمی خود را می نمایانند و همه مردم، حتی سست ایمان ها و خود فروخته ها هم به ماهیت آنها پی می برند. این یک اصل است، هر که در برابر مردم ایستاد، مردم بر او می شورند و قیام می کنند، فریاد بر می آورند و بیادش را بر می کنند.

حاکمیت و مردم

صلح در آن زمان برای امام حسن وظیفه بود، ضرورت زمان و مکان بود، عقل و شریع به آن حکم می کرد و افزون بر آن مگر امام چاره ای غیر از آن داشت؟ عملاً خلافت از دست بنی هاشم بیرون رفته بود و بنی امیه بر اسب خلافت سوار شده و به پیش می ناخندند و مگر از اول، از روز رحلت پیامبر کاری در دست بنی هاشم بود؟ جامعه وقتی پذیرای حاکمیت عدل و داد نباشد، چه می توان کرد؟ تنها الگوها باید باشند تا مردم، در طول زمان و با قیامت بدانند که پیشوایان آزاده و مردم دوست و راستین در اسلام چه کسانی بوده اند و چه حرف هایی برای گفتن داشته اند و چرادر آن زمان زمینه پذیرش حق وجود نداشته است؛ باشد که در آینده مردم آگاه و جامعه عدالتخواه و حقیقت طلب و حق جو و آزادمنشی

پیدا شوند و حکومت امثال علی، حسن و حسین را تشکیل دهند. مردمان آن زمان ثابت کردند که طالب حاکمیت حق و عدالت، مساوات و برابری، آزادی و انسانیت نیستند، بلکه لایق همان هایی هستند که بر آنها مسلط شدند. پیامبر اسلام می فرماید: **عَمَّا لَكُمْ كَأَعْمَالِكُمْ** و کما تکتونون یولی علیکم، حاکمانان نتیجه اعمالتان هستند، و همان طور که شما هستید و خواهان آن می باشید بر شما حکومت می کنند. همان طور که شاهد بودیم، مردم آن زمان حاکمیت عدل علی، حسن و حسین را پذیرفتند، پس ناچار متبلا به سلطه معاویه و یزید شدند.

در قرآن مجید است: **وَإِنَّ لِلَّهِ لَا يُخَيَّرُ مَبْقُومٌ حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَانَ لَهُمْ** (۳۳۵) خداوند سر نوشت هیچ ملتی را عوض نمی کند تا آنکه آنان حال و احوال و اندیشه های خود را تغییر دهند. باید با تمام وجود خواهان عدالت بود و عدالتخواهان را پیدا کرد و زمام امور را به دست آنها داد.

ابوالفرج اصفهانی می نویسد: سفیان بن ابی ذبیلی به خدمت امام حسن رسید و از پذیرش صلح اظهار ناراحتی کرد. او از دوستان اهل بیت پیامبر بود. امام حسن از قول پدر بزرگوارشان و پیامبر اسلام فرمود: هر روز گار سپری نخواهد شد تا آنکه حکومت این امت بر مردمی گشاده دهان و فراخ گلو خواهد رسید که می خورد و سیر نمی شود و خداوند بر او نمی نگرند و نمی میرد مگر هنگامی که برای او در آسمان هیچ عذر و بهانه ای باقی نمی ماند و روی زمین هیچ یار و یاور وی ندارد (۳۳۷)

و اینکه معاویه سیر نمی شود، شاید کنایه از آن باشد که هر چه مال، اموال و قدرت را به دست می آورد باز هم به دنبال بلعیدن بیشتر بود و عذر و بهانه در آسمان ها، یعنی نزد خدا، نزد تاریخ و نزد خلق رسواست و این ابی الحدید پس از نقل این حدیث می گوید: منظور از اینکه در زمین یار و یاور ندارد، این است که هیچ کس روی زمین نمی تواند دین مرا به سود معاویه تأویل و تفسیر کند و بدان گونه برای کارهای زشت عذر و بهانه ای بتراشد (۳۳۷) امام حسن برای سفیان ادامه می دهند: پدرم علی از پیامبر شنیدند که فرمود: اهل بیت من و کسانی که آنها را دوست می دارند، در بهشت کنار حوض (همان جا که اجتماع نیکان است) بر من وارد می شوند مانند این دو انگشت... در تیار نیکو کار و تبهکار می گذرد تا آن گاه که خداوند امام حق را از خاندان محمد برانگیزد.

ابن ابی الحدید در رابطه با کلمه امام حق، می نویسد: مقصود امام شیعیان است که معتقدند هم اکنون زنده و موجود است و یاران معتزلی ما می پندارند که او مردی از نسل فاطمه (س) است که خداوند او را در آخر زمان خواهد آفرید. (۳۳۸)

حضرت رضا در حدیثی می فرماید: **هَلَا يَكُونُ الْمَوْتُ مَوْثِقًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سُنْتٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنْتٌ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سُنْتٌ مِنْ وَلِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ** (۳۳۹)

مؤمن، مؤمن نباشد مگر آنکه سه ویژگی را دارا باشد، یکی از خدا، یکی از پیامبر و دیگری از امامش، اما سستی را که از پروردگارش باید تبعیت کند، پنهان کردن اسرار مردم است، کتمان السیرة و سستی را که از پیامبرش باید فرا گیرد و عمل کند، مداراه الناس، همراهی، همگامی و مدارا با مردم است، اما سستی را که باید از امام معصوم پیامورده الصبر فی البأساء والضراء، تحمل سختی ها و شکنجایی بر ناروایی ها، امام حسن مصداق اتم و اکمل این حدیث شریف بودند که همه رنج ها از دوست و دشمن بر ایشان وارد می شد، حتی نزدیکان و یاورانش او را مورد اهانت قرار می دادند که چرا مصالحه معاویه را پذیرا شد و حضرت مجبور بود که با چهره های گشاده همه را بشنود و سختی بنگرید، تنها در معدود مواردی، پاسخ هایی درخور می دادند، و صبر امام حسن را همه از صفات بارز و فوق العاده ایشان می دانستند و آن امام همام نماد صبر و استقامت بود.

علاءه سید عبدالحمین شرف الدین الموسوی العاقلی می نویسد: صلح حسن با معاویه از دشوارترین حوادثی بود که امامان اهل بیت پس از رسول اکرم از ناحیه این است به آن دچار شدند. امام حسن با این صلح، آن چنان محنت طاقت فرسایی کشید که هیچ کس جز به کمک خدا، قادر بر تحمل آن نیست، لیکن او این آزمایش عظیم را با پایداری و منانت تحمل کرد و سر بلند و پیروز مند و دست یافته به هدف خود، یعنی مراعات حکم خدا، قرآن، پیامبر و صلاح مسلمانان از آن بیرون جست... و این همان هدفی بود که او برای هر گفتار و عمل به آن نظر داشت و عشق می ورزید. (۳۰۱)

معاویه با تکتیک ها و شیطنت هایش امام حسن را درین بست صلح محدود کرد، تا جایی که امام دیگر چاره ای برایش نمانده بود.

دفع های امام حسن

ممکن است گفته شود که بهتر بود امام حسن هم همان تکتیک های معاویه را به کار می برد و مقابله به مثل می کرد اما آیا امام می توانست دروغ بگوید؟ آیا امام می توانست حيله گری و مکاری و دغل کاری داشته باشد؟ آیا امام حسن می توانست پول بیت المال مردم را به منافقین بدهد تا در کتاب او آیند و تعلق او را بگویند؟ آیا امام می توانست سست ایمان ها و خود فروش ها و روسپی صفنان را با پول بخرد و به آنها فرمانروایی بدهد؟ آیا امام می توانست دخترانش را به عناصر آلوده و ضد اسلام هدیه بدهد تا چند روزی مطیع او امرش باشند؟ آیا امام می توانست با هر منافع و کافر و جاسوس مزدوری کنار آید و با آنها مشورت کند؟ آیا امام می توانست حق را فدای منافع خود کند و برای سود خود، دنیایی را به آتش و خون بکشد؟ آیا امام می توانست بی گناهانی را به جرم خودی نبودن و دگراندیشی زندان کند یا بکشد و یا آنها را از مناصب اجتماعی دور نگاهدارد؟ آیا امام

می توانست کسی را به زور و ادا را به جنگیدن و به جبهه رفتن نماید؟ آیا امام می توانست بهترین صحابیان پیامبر و امام علی را به میدان آورد و به زیر تیغ شامیان آنان را تباہ کند؟ آیا امام می توانست ذراری پیامبر و فرزندان علی را به میدان بکشانند تا در شرایط نامساعد همه به دست بنی امیه کشته شوند؟ و هزاران پرسش دیگر... معاویه که هیچ محدودیت دینی و انسانی و هیچ تعهد و تدبیری نداشت و به چیزی و مرامی پایبند نبود، که مانع کارهای او شود و دستش برای هر کاری باز بود. اگر همه مردم شام و کوفه هم کشته می شدند برای او مهم نبود، مهم آن بود که سلطنت و حکمرانی او تثبیت شود و دیگر هیچ.

این گونه عوامل بود که امام حسن را به مرحله مصالحه کشانید. اگر امام حسین با خون خود و یارانش و اسارت خاندانش ماهیت بنی امیه را نشان داد، امام حسن با تعهدات و قراردادی که با معاویه بست (که معاویه به هیچ یک عمل نکرد و همه تعهداتش را زیر پا گذاشت) به تاریخ نشان داد که معاویه جان شین پیامبر و خلیفه نبود، بلکه سلطان ستمکار و عهد شکنی مانند پادشاهان دیگر بود تا در تاریخ کسی او را در شمار خلفا قرار ندهد و مسلمانانش ندانند، زیرا اسلام چیزی و رروش معاویه چیزی خلاف آن بود و این خود بزرگترین سیاست و تکتیک بود که کاربرد فوق العاده ای داشت. در این مبارزه کسی کشته نشد و شمشیری هم کشیده نشد، ولی دشمن شناخته شد و رسوای عالم و آدم گردید.

و آیا این یک پیروزی موقیئت آمیز نیست؟ و اگر بسیاری از مردم آن زمان و این زمان تفهمنند، تقصیر خودشان است و دلیل قلت عقل و نقدان دانش و دوراندیشی سیاسی آنهاست.

منظور معاویه از شعار صلح آن بود که اگر جنگی پیش آمد و شایستگی کشته شدند، گناه را به گردن امام حسن بگذازد و به همه اعلام کند که من طرفدار صلح بودم، ولی امام حسن جنگ طلب بود و می خواست مردم را به کشتن بدهد و به این ترتیب امام را خشونت طلب و طرفدار جنگ و آشوبگر معرفی کند و خود را اصلاحگر و مخالف جنگ و خونریزی نشان دهد و همه پیامدهای جنگ را بر عهده امام بگذارد

آیا صلح بود خاندان رسالت و تعدادی از صحابیان با کباب امام علی و شعیبان مخلص کشته شوند و هیچ بهره برداری هم نشود و در تاریخ بنویسند: دو دسته بر سر قدرت با هم جنگیدند و سلطانی به اسم معاویه پیروز شد و چند سالی هم حکومت کرد و مردود دیگر هیچ.

با این وضع آیا ماهیت بنی امیه و انحراف آنها از اسلام و مسلمانی مشخص می شد و باطل شناسایی می گردید و آیا مردم می توانستند بین فرهنگ جاهلیت و فرهنگ اسلام تفاوت بگذارند؟

و در اینجا آن حدیث پیامبر درباره امام حسن مصداق پیدا می کند که فرمود: این پسر من سرور و آقا است و در آینده خدا به دست او میان دو گروه بزرگ مسلمانان صلح برقرار خواهد کرد. (۳۱۱)

این حدیث را همه مسلمانان نقل کرده اند و سیوطی در «تاریخ الخلفاء» (۳۱۱) نیز به آن استناد کرده است.

دسواپی امویان

این صلح، بنیاد حکومت امویان را در اندک زمانی بر باد داد و باعث شد تا از آخر دوران بنی امیه و بنی عباس فرزندان حسن و دیگر علویان، نگذارند آب خوش از گلوی حاکمان غاصب پایین برود. مردن یا کشته شدن برای همه بود، مهم آن بود که امام حسن با صلحش و امام حسین با جنگش، خط اسلام اصیل محمدی و علوی را، از اسلام خشونت، فشار و بی عدالتی امویان، عباسیان و دیگران جدا کردند و این خواست خدا و خواست پیامبر و همه مؤمنان پاکدامن است و برادران اهل تسنن معتقدند که از قبل پیش بینی شده بود که امام حسن اهل صلح و مداراست و امام با این کارش جلوی خونریزی های بسیاری را گرفت.

امام پیشهاد صلح معاویه را پس از پشت سر گذاشتن همه ناراحتی ها و سختی ها، به خاطر مصالح اسلام و مسلمین قبول کردند. کار امام حسن حساب شده و از روی اصول صحیح سیاست و دوراندیشی بود.

گاهی به کشته شدن و گاهی به کشتن است

ترویج دین به هر چه زمان اقتضا کند البته معاویه خوش حال بود که بدون مانع و معارض به حاکمیتش می رسید و قدرت را به دست می گیرد. او دیگر فکر چیزی نبود، او می خواست به سلطنت خودش برسد که رسید اما اگر همه مردم شام و کوفه هم برای رسیدن معاویه به هدفش کشته می شدند برایش مهم نبود، او قدرت را می خواست نه مصالح مردم را، او هرگز دوستدار صلح نبود.

پیروزی ها گاه با جنگ به دست می آید و گاه با صلح، و امام حسن صلح را وظیفه خود دانست. او امامت و پیشروایی تشیع را همچنان حفظ کرد و اهل بیت پیامبر را برای فرصتی دیگر و برای آینده ذخیره کرد و آنان را از تباہ شدن بر حذر داشت، بدین وسیله اهانت انچه هدی تثبیت و تکلیف مردم مشخص شد که امامت را از

سلطنت جدا کنند و سلطان به راه خود برود و امام و طیفه خود را انجام دهد. این حدیث را امام احمد حنبل در کتاب «مسند» خود از پیامبر آورده است که فرمود: پس از من خلافت سی سال است و پس از آن سلطنت می شود، سلطنتی گزیده. (۳۳۶) همان ها گفته اند که با خلافت امام حسن سی سال اول پایان یافت.

معاویه با اعمال قدرت و زور، فرهنگ اسلامی و تفکر محمدی را به فرهنگ جاهلی و حکومت سلطنتی برگرداند. معاویه پیش نهاد صلح می دهد به خاطر آنکه می داند امام حسن در خلافت و جانشینی پیامبر صاحب حق است و حاکمیت اسلام و مسلمان ها به معنای واقعی از آن اوست. اگر بخواد با جنگ این حق را از امام سلب کند، غاصب به شمار می آید و اگر امام را هم بکشد، ظالم و قاتل و کسی می داند که به زور حکومت را گرفته است. او حتی به پسرش یزید می گوید: «پسرم بی تردید این حق از آن ایشان است.» (۳۳۷)

معاویه به جنگ و راه خورش نمی داشت، زیرا اطرافداران واقعی امامت و شیعیان جدی آن حضرت را مقاوم و پایدار می دانست و احتمال می داد که اگر جنگی پیش آید، مثل صفین در معرض شکست و نابودی قرار گیرد. دیگر آنکه موقعیت امام حسن را در بین مردم و الا و بالا می دانست که او نوه پیغمبر و پسر زهرای مرضیه و دارای امکانات معنوی است و از هر جهت مورد احترام مردم است و اگر مسلمانان شامی هم بی به مقام امام حسن مجتبی بپرند و جایگاه او را نزد خدا و پیغمبرش بدانند، همه غدو ها و مکر هایش بیهوده ورشته هایش بنه می شود. برای همین بود که جلوی آگاهی مردم را می گرفت و تا حد امکان مانع می شد که آنها با بزرگان اسلام رابطه پیدا کنند و اگر کسی هم از مدینه یا مکه به شام می آمد، ابتدا قرظینه می شد و توجیه می گردید و در رفاه قرار می گرفت تا بر سر منبر پیامبان مردم در تأیید معاویه حرف بزند و از فضائل اهل بیت محمد دم فرزند، معاویه را برای حضرت علی، قتل عثمان و پناه دادن کشندگان او را بهانه قرار داد و مردم را با فریب به صحنه جنگ کشانید، ولی برای امام حسن این فریبکاری را نمی توانست انجام دهد، از این رو احساس می کرد که اگر صلح انجام شود و امام حسن حکومت را به او واگذارند همه مشکلاتش رفع می شود. مشروطیت پیدا می کند و به آسودگی می تواند برگردد خلق سوار شود.

منظور دیگر معاویه از شعار صلح آن بود که اگر جنگی پیش آمد و شایستگی کشته شدن، گناه را به گردن امام حسن بگذارد و به همه اعلام کند که من طرفدار صلح بودم، ولی امام حسن جنگ طلب بود و می خواست مردم را به کشتن بدهد و به این ترتیب امام را خشونت طلب و طرفدار جنگ و آشوبگر معرفی کند و خود را اصلاحگر و مخالف جنگ و خونریزی نشان

امام حسین و دیگر فرزندان علی و بزرگانی از شیعیان، همه هماهنگ با امام حسن با نارضایتی صلح را پذیرفتند و در آن شرایط و آن زمان قبول صلح را بهترین عمل می دانستند و راه چاره دیگری را مد نظر نداشتند. مخالفان تعدادی محدود کوته اندیش بودند که از پشت پرده سیاست ها و فتنه انگیزی ها خبر نداشتند و از روی احساسات مذهبی و غیرت دینی مطالبی به زبان می راندند و اهانت گونه با امام زمانشان سخن می گفتند

دهد و همه پیامدهای جنگ را بر عهده امام بگذارد، از این رو امام متوجه صلح گردید و سعی داشت که این بهانه و این اسلحه را از دست معاویه بگیرد و آنچه را که وظیفه و مصلحت مسلمین است انجام دهد تا بدین وسیله دشمن را منکوب سازد.

قرارداد صلح
چون طبری می نویسد: معاویه پایین ورقه سفیدی را مهر و امضا کرد و برای امام فرستاد، تا هر چه می خواهند در آن بنویسند و شرایط خود را برای صلح مقرر دارند، البته موارد و شرایط صلح را بنویسند است. (۳۳۵) سیوطی تاریخ این قرارداد را با توجه به اختلاف نسخی که در ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از هجرت آورده وجود دارد (۳۳۶) شرایط امام را هم در کتاب های مختلف متفاوت نوشته اند، ابن ابی الحدید به این صورت می آورد: (۳۳۷) «حاکمیت بر مردم به معاویه واگذار می شود به شرطی که به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره خلفای شایسته عمل کند.

۲- پس از معاویه به حکومت متعلق به حسن و اگر حادثه ای برای او پیش آمد متعلق به حسین است و معاویه به حق ندارد کسی را برای جانشینی خود انتخاب کند.

۳- نام سزاگویی به علی امیر المؤمنین توسط معاویه باید ترک شود و جز به نیکی از علی یاد نشود.

۴- بیت المال کوفه (و چند محل دیگر که نام برده شده) برای بنی هاشم و خانواده شهدای جمل و صفین که در کتاب امیر المؤمنین شایسته اند صرف شود.

شعردم در همه جای سرزمین های اسلامی در امن و امان باشند، هیچ کس به خاطر خطای گذشته اش تحت تعقیب و مورد آزار قرار نگیرد، به خصوص یاران علی

در هر نقطه ای که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان علی، مورد آزار واقع نشوند و یاران علی بر جان، مال، ناموس و فرزندان شان بیگناه نباشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و مزاحمتی برای آنان فراهم نسازد و حق هر حقداری به او برسد و هر چه در دست اصحاب علی است از آنان باز گرفته نشود. (۳۳۸)

در ادامه نقل شده: برای سوء قصد به جان حسن بن علی و برادرش حسین و دیگر افراد از اهل بیت رسول خدا توطئه ای در نهان و آشکار چیده نشود و در هیچ کجای عالم اسلام ارباب و تهدیدی نسبت به آنان انجام نگیرد. (۳۳۹)

امام حسن می داند که معاویه مرده عهد و پیمان نیست، او به تعهد خود عمل نمی کند، ولی می خواهد تضمینی برای اهل بیت پیامبر و شیعیان علی و خانواده شهدای جمل و صفین گرفته باشد، تا مورد آزار مزدوران بنی امیه قرار نگیرد. در این پیمان امام حسن حکومت بر مردم را به معاویه واگذار می کند، نه خلافت و امامت راه امامت که منصب الهی و ویژه افراد خاصی است و شامل حال کسی غیر از همان ها که از سوی خدا منصوب نمی شود، خلافت و جانشینی پیامبر هم ممکن است تا قیامت دست به دست بگردد، بعضی ممکن است صالح و بعضی غیر صالح باشند. معاویه در این پیمان باید از سنت پیامبر و خلیفگان شایسته و افراد صالح پیروی کند، ولی خلافت به او داده نشده، بلکه حکومت به مردم، که هر والی و استانداری می تواند این سمت را داشته باشد و هر فرمانداری در هر شهری حاکم بر مردم است.

جیدالله بن عاصم فرستاده معاویه، مطالب امام حسن را آنسان که امام فرموده بود نوشت و برای معاویه فرستاد، معاویه هم همه را قبول کرد و همه را با خط خود بر برگهای نوشت و آن را مهر و امضا کرد و سوغندهای شدیدی بر آن افزود و سران و بزرگان شام را آگاه گرفت. معاویه در پایان نامه نوشت: «به عهد و پیمان خدایی و به هر آنچه خداوند مردم را بر و فای به آن مجبور ساخته، بر ذمه معاویه بن ابی سفیان است که به مواد این قرارداد عمل کند.» (۳۴۰)

سرانجام می بینیم که امام حسن بن علی برای حفظ جان مردم، مصلحت مسلمانان، جلوگیری از توطئه ها و خشتی کردن کار منافقان، بر اساس آگاهانه ترین تصمیم و سیاسی ترین اقدام، نامه صلح را امضا می کند و مانند پدرش امام علی از حکومت کناره گیری می کند. نوشته اند که این امضای روز نیمه جمادی اولی، به سال ۴۱ هجرت بوده است. (۳۴۱)

تندروی ها
امام حسین و دیگر فرزندان علی و بزرگانی از شیعیان، همه هماهنگ با امام حسن با نارضایتی صلح را پذیرفتند و در آن شرایط و آن زمان، قبول صلح را بهترین عمل می دانستند و راه چاره دیگری را مد نظر نداشتند.

مخالفان تعدادی محدود که تندی پیش بودند که از پشت پرده سیاست‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها خبر نداشتند و از روی احساسات مذهبی و غیرت دینی مطالبی به زبان می‌راندند و اهانت گونه با امام زمانشان سخن می‌گفتند. هنوز هم بسیاری از افراد، صلاح‌رادر جنگ می‌دانستند، ولی نمی‌گفتند چگونه و با چه امکاناتی؟

البته عیدالله بن زینو هم از مخالفان صلح بود و امام را به ترس و زیونتی متهم کرد. منظور او اصلاح و پیشرفت اسلام و مسلمین نبود، او دلش می‌خواست طرفین در گیز و تضعیف شوند و در این میان او از آب گل آلود ماهی بگیرد و خود را برای خلافت آماده کند، او دشمن هر دو طرف بود و آرزو داشت که هر دو از میان داشته شوند. از این مصالحه، تنها برخی تندروهای شیعیان را خوش نیامد، که معاویه را ظالم و کافر می‌دانستند و نبرد با او را واجب می‌شمردند، آنها به امام اعتراض کردند و معتقد بودند که ایشان باید می‌جنگید تا کشته می‌شد. با اینکه آنها در جریان اوضاع بودند و می‌دانستند که با آن گروه‌ها زیاران و لشکریان ناپایدار و عدم اتحاد وجود نفاق، کاری از پیش نمی‌رفت و کشته شدن امام حسن و یارانش هم هیچ اثری نداشت. از هر جهت که بررسی شود غیر از این مصالحه هیچ راه دیگری وجود نداشت و کار، منحصر به همین صلح بود. دیگر کسی برای کشتن امام حسن و توطئه و نفاق، پولی پرداخت نمی‌کرد و با امضای این مصالحه نامه، دکان آنها هم بسته شد.

اصالت شیعیان در این قرارداد حفظ شد و وجود آنها به رسمیت شناخته شد. به طور غیر مستقیم نشان داده می‌شود که صلاحیت حسن و حسین پیش از هر کس دیگری است و راه امام حسن و امام حسین از راه معاویه جداست. در این نوشته هیچ سخنی از بیعت و خلافت و امامت نیامده است. معاویه نیز حکومت را می‌خواست و برای رسیدن به آن هر تمهیدی را می‌پدبخت. او می‌گفت: «به این سلطنت راضی و خشنودیم.» (۳۷۱)

امام حسن به شیعیانش می‌گوید: «چه می‌دانید که من چه کرده‌ام؟ به خدا قسم آنچه برای شیعیانم انجام دادم از هر آنچه در جهان است بهتر است.» (۳۷۲) حضرت به یکی از یارانش به نام یثیو همدانی در کوفه می‌فرماید: «از این صلح منظوری به جز این نداشتم که شمار از کشته شدن نجات دهم و در یک سخنرانی پس از امضای صلحنامه فرمود: «هان ای مردم، همانا خداوند شما را به اولین ما هدایت کرد و جانتان را به آخرین ما محفوظ داشت، اینک من با معاویه قرار صلح بسته‌ام، چه می‌دانیم؟ شاید این آزمايشی است و فرصتی است تا دیگر زمانی، (۳۷۳) غیر از مردم ناآگاه زمان که بیشتر اهل شام بودند و آنها که از معاویه پول می‌گرفتند و برایش کار می‌کردند و یا آنها که از او وحشت داشتند، کسی او را به پادشاهی هم قبول نداشت، حتی امام محمد غزالی در قرن هفتم می‌نویسد: «خلافت به مردمی رسید که بدون استحقاق آن را تصاحب کردند.» (۳۷۴) و در قرن ششم ثقیب بصیر می‌گوید: «معاویه به سکه قلب همانند است.» (۳۷۵) و

دیگران بیشتر روی همان حدیث تکیه می‌کنند که خلافت پس از پیامبر سسی سال بود و از زمان معاویه سلطنت شروع می‌شود و دیگر مسیز امت غیر اسلامی است.

ملاقات دو کوفه

پس از امضای قرارداد صلح یا ترک مصالحه، طرفین توافق کردند که در کوفه یکدیگر را ملاقات کنند. مردم اطراف نیز برای شرکت در این مراسم به کوفه آمدند. هر دو گروه با سر بازانی مسلح آمده بودند، تا اگر اتفاقی رخ داد آماده باشند.

حضور و دیدار مهابیان شام برای سپاه کوفه و شیعیان علی که مدت‌ها با آنان می‌جنگیدند سخت بود، صلح بر امام حسن تحمیل شده بود، آنان نیز مانند امامشان باید صبر می‌کردند. برای آنان از همه دردناک‌تر، شادی و پایکوبی کوفیان خود فروخته و خائف بود. که از این حادثه اظهار شادمانی می‌کردند و برای آنکه خود را به معاویه نیز دیگر نشان دهند، خوش رقصی را به حد نهایت رسانده بودند و به خیانتکاری خود افتخار می‌کردند و چهره واقعی خود را نشان می‌دادند.

مردم در مسجد جامع کوفه جمع شدند. معاویه با بر منبر گذاشت و سخنرانی مفصلی کرد و ضمن این خطبه به مسائلی اشاره کرد که چند نکته آن را می‌آوریم: «هان ای مردم کوفه، من به خاطر نماز و زکات و حج یا شما جنگیدم، چون می‌دانم اینها را انجام می‌دید، من فقط به این خاطر با شما جنگیدم تا بر شما حکمرانی کنم و زمام امور شما را در دست گیرم و اینکه خدا مرا به این شواسته و سانسید، هر چند که شما خوش نداشتید. باید اکنون بدانید، هر خوشی که در این فتنه بر زمین ریخته شده، هدر است و هر عهدی که با کسی بسته‌ام، زیر این دو پای من است! اصلاح مردم فقط در سه کار است: پرداخت به موقع مالیات‌ها، روانه کردن سرباز برای جنگ با دشمن در خانه دشمن، زیر اگر شما به سراغ آنان نروید، آنان بر شما هجوم خواهند آورد.» (۳۷۶)

بعضی نوشته‌اند که در آن خطبه به امامان بزرگوار علی و حسن توهین رواداشت، (۳۷۷) که بعید به نظر می‌رسد. در آن اجتماع و در آن شرایط، این خطا را انجام داده باشد.

امام حسن مجتبی بر خلاف معاویه به عهد و پیمان خود وفادار بود و با همین پایبندی به پیمانش، شخصیت معاویه را زیر سؤال می‌برد و رسوایش می‌کرد و نشان می‌داد که او اسلامی نیست و مردم به ماهیت او پی بردند که راه او غیر از راه پیامبر و اسلام و قرآن است

پس از سخنرانی معاویه، امام حسن با مناتت و بزرگواری بر منبر قرار گرفت و خطبه مفصلی خواند، پس از حمد و ثنای الهی و درود بر محمد و آل محمد (ص) چنین به سخن ادامه داد: «...به خدا سوگند من امید می‌دارم که خیر خواه‌ترین خلق برای خلق باشم و سپاس و منت خدای را که کینه هیچ مسلمانی را به دل نگرفته‌ام و خواستار ناپسند و ناروایی برای هیچ مسلمانی نیستم... آگاه باشید که آنچه من برای شما در نظر گرفتم بهتر از آن است که خود به آن فکر می‌کردید، پس با فرمان من مخالفت نکنید و رأی و نظر مرا در نماند. خداوند من و شما را ایام زرد و ما را به آنچه مضمّن رضا و محبت اوست رهنمون گرداند...» (۳۷۸) حضرت امام سپس ادامه دادند: «...معاویه چنین وانمود کرد که من او را لایق خلافت دیده‌ام و خود را لایق ندانسته‌ام، او درست نمی‌گوید، ماسد کتاب خدای عز و جل و به تفاوت پیامبرش از همه کس به حکومت اولی‌تریم و از لحظه‌ای که رسول خدا وفات یافت همواره مو و دظلم و تعدی قرار گرفتیم. خدا میان ما و کسانی که بر ما ستم رواداشتند و بر ما تسلط جستند و مردم را بر ما شوراندند و نصیب و بهره ما را از ما باز داشتند و آنچه را رسول خدا برای ما در ماقرار داده بود از او باز گرفتند، حکم خواهد کرد... به خدا سوگند اگر مردم پس از خدا با بندم بیعت می‌کردند آسمان رحمت خود را بر آنان فرو می‌بارید و زمین برکت خود را از ایشان دریغ نمی‌داشت و توای معاویه در خلافت طمع نمی‌بردی ولیکن چون خلافت از جایگاه خود بر آمد، قریش بر سر آن به منازعه برخاستند و آنگاه بردگان آزاد شده و فرزندان انسان در آن طمع بردند، در حالی که رسول خدا فرموده است: هر گاه ملت زمام حکومت خود را به کسی بسپرد که از او داناتری در میان آن ملت هست، کارش پیوسته به پستی و انحطاط خواهد کشید، تا آنجا که به سر منزل نخستین خود تنزل کند، بنی‌امویان، هارون را ترک گفتند در حالی که می‌دانستند او خلیفه حضرت موسی است و از ساجوی پیروی کردند، امت اسلامی نیز پدرم را ترک گفتند و در پی دیگران افتادند... من و پدرم از سوی این امت حمایت نشدیم و یاور نیافتیم [پس از سوی خدا مورد مسئولیت و مواخذه نخواهیم بود. اینها سنت‌های خدا و کارهای همانند است که به دنبال هم می‌آیند (تاریخ تکرار می‌شود). سرانجام حاکمیت از آن ما خواهد بود و آیندگان خواهند دانست.» (۳۷۹)

سپس امام بنابر آنچه شیخ هفیدر کتاب «الرشاد» نقل کرده به اهانت‌های معاویه پاسخ دادند و خوشترن را معرفی کردند و پدر و مادر خود گفتند، باشد که بدآموزی‌های معاویه و گویندگان دربارش را برای مردم شام و کوفیان فریب خورده، خنثی کنند و در پایان می‌فرماید: «خدا لعنت کند هر یک از ما و نفر را که پست‌تر و اصل و تبارش ننگین و گذشته‌اش شرور است و سابقه کفر و نفاقش بیشتر است.» مردم حاضر، آمین گفتند و نویسد گاهی که تا قرن‌ها بعد این

خطابه را نقل می کردند، آمین می گفتند، حتی ابوالفوج اصفهانی (۳۶۱) و عبدالحمید بن ابی الحدید (۳۶۲) هم آمین گفته اند و دیگران هم تاقیامت آمین می گویند. تاریخ نویسان هر یک قسمت هایی از این خطبه را آورده اند و مرحوم علامه مجلسی آن را کامل آورده است. (۳۶۳) روایت های مسعودی (۳۶۴) و ابن الحدید (۳۶۵) هم نسبتاً کامل هستند و این یکی از خطبه های غزای تاریخ اسلام است که بسیاری از حقایق را روشن می کند و به طور کلی انحراف از اسلام محمدی را می نمایاند، کلمه به کلمه و جمله به جمله آن قابل تحلیل و بررسی است.

بازگشت به مدینه

پس از ملاقات امام و معاویه در کوفه، امام حسن دیگر تمایل به ماندن در آن شهر غمناک و غصه ها و بوی وقایع ناامیزی ها را نداشت. به یارانش که او را بدرقه می کردند فرمود: «از پدرم شنیدم که رسول خدا فرموده است: هر کس مردمی را دوست بدارد با آنها خواهد بود». سرانجام دوستانش با چشمان گریان او را بدرقه کردند، در همان ماه جمادی الاولی بود که با اهل بیتش راهی مدینه شد. برای امام حسن دیگر کوفه جای ماندن نبود، جز خاطره رنج های پنج ساله پدرش و هشت ماهه خودش، تنها یاران و برادران باوقایی داشت که از جان او حفاظت می کردند و مانع می شدند که متناقض و یا خوارج به جان امام آسیبی برسانند.

هنگامی که کوفه به تصرف معاویه درآمد، مغیره بن شعبه را به استناداری کوفه گماشت و به او گفت: «پیش از امروز این صاحب حلم و شادانید بسیاری روی داده، امروز جز چند سفارش به تو حرفی برای گفتن ندارم، می خواستم تو را به کازمایی سفارش کنم، ولی با اطمینان به تو، از آن چشم می پوشم، تنها از یک سفارش در نمی گذرم: دشنام و مذمت علی را هرگز ترک مکن». (۳۶۶)

نوشته اند که مدتی پس از رفتن امام از کوفه، طاعونی سخت پدید آمد و بسیاری از مردم را ازین برد. مغیره بن شعبه از ترس طاعون فرار کرد و وقتی به آن شهر بازگشت مردم بر او هجوم آوردند و او را مضرروب کردند و می گویند که در اثر همان حادثه جان داد. (۳۶۷)

امام حسن مجتبی بر خلاف معاویه به عهد و پیمان خود وفادار بود و با همین پایبندی به پیمانش، شخصیت معاویه را زیر سؤال می برد و رسوایش می کرد و نشان می داد که او اسلامی نیست و مردم به ماهیت او پی بردند که راه او غیر از راه پیامبر و قرآن است. بسیاری از مردم و حتی مورخین، نادرستی او را دریافتند. بهترین ها از او بریزند و تنها مزدوران و متملقان دور او را گرفتند. معاویه می خواست که سلطان باشد برای او مهم نبود که مردم راضی هستند یا ناراضی.

پیمان شکنی ها

معاویه پس از مصالحه با امام حسن با وجود متن مصالحه،

جمعی از سران کوفه و برخی از بزرگان مدینه دور امام حسن را گرفتند و آمادگی خود را برای جنگ مجدد با معاویه اعلام داشتند. امام نمی توانست تحت تأثیر احساسات زودگذر آنها قرار گیرد، ایشان یکبار مردم کوفه را آزموده بود

دشنام گویی به علی را به عنوان یک برنامه حکومتی در دستور کار قرار داد. حکام آن زمان افزون بر خواندن خطبه و برگزاری نماز جمعه و جمع آوری خراج به دستور معاویه باید که در منبرها علی را سب و لعن کنند. او برخی از شیعیان علی، مانند خنجر بن عدی، عمرو بن حقیق خزاعی، شریک بن شداد، صیفی بن هبیل شیبانی، عبدالواحد بن حسان عزی، قبیصه بن دینعه عیسی، کدام بن حیان عزی، و نیشد هجری، عبدالله بن یحیی حضومی و... که مزاحم خود تشخیص داده بود درباره شهادت رسانید.

و چون معاویه اعلام کرد که به شروط صلحنامه عمل نمی کنند، جمعی از سران کوفه و برخی از بزرگان مدینه دور امام حسن را گرفتند و آمادگی خود را برای جنگ مجدد با معاویه اعلام داشتند. امام نمی توانست تحت تأثیر احساسات زودگذر آنها قرار گیرد، ایشان یکبار مردم کوفه را آزموده بود. بسیاری از مخلصان راست می گفتند و آمادگی فداکاری را داشتند و گروهی هم فقط شمار می دادند و مورد عمل نبودند، ولی امام بر خلاف معاویه به پابند عهد و پیمانش بود و بر امضایی که کرده بود ایستادگی می کرد و همه پیشنهادها را به پس از مرگ معاویه موکول می نمود، غافل از اینکه توطئه های معاویه نمی گذارد. امام عمری طولانی داشته باشد. از روز قرار داد صلح تا امروز همه مورخان و نویسندگان نامردی و پیمان شکنی های معاویه را تأیید کرده اند و همه او را خطاکار و عهد شکن و دروغگو دانسته اند.

امام حسن در مدینه

امام حسن هجرتی به مدینه آمد و ده سال پسا اندوه و خون دل در آن شهر زیست. با اینکه بیوسه زیر نظر بود و جاسوسان بنی امیه در اطراف او و حتی در خانه اش نفوذ داشتند، در حد توان به نشر اندیشه و فرهنگ اصیل اسلامی می پرداخت و اندیشمندان از محضرش کسب فیض می کردند. تعلیمات امام روی افکار جامعه آن روز مدینه اثر گذار بود. شاگردان شایسته ای تربیت کرد که از آن پس نگذاشتند بنی امیه و بنی عباس روز خوش ببینند، پس از امام حسن واقعه کربلا هر روز علویان، فرزندان

و نوادگان حسن مجتبی از گوشه ای سر می کشیدند و روزگار ستمگران را سیاه می کردند. بنی عباس آن قدر از دست فرزندان حسن به تنگ آمده بودند که علیه آن حضرت شایعاتی بیبوهه راه انداختند که بشیازن داشته و طلاق می داده، فرزندانش بسیارند، ثروتمند بوده و... که چندان مورد قبول مسلمانان قرار نگرفت. این عساکر در تاریخ خود می نویسد: سال های سال مدینه از افاضات و تعلیمات امام حسن برخوردار بود و شاگردان لایق او فرهنگ اسلام اصیل را به گوشه و کنار جوامع اسلامی می رسانیدند. (۳۶۸)

مدینه با وجود امامان بزرگوار حسن، حسین و خاندان گران قدر آنها و اصحاب بزرگوارشان پایگاه علم، اخلاق، اندیشه و پیش های اسلامی شد و یا توجه به دوری از آلودگی های مرکز خلافت و ژانر خیابان و اطرافیان معاویه، دانش و معنویت رشد پیدا کرد و رونق روحانی پیشین را به دست آورد و مدینه مانند زمان پیامبر، مهبط دانش خاندان پیامبر شد و عاشقان ولایت از دور و نزدیک برای کسب معرفت به آن شهر روی می آوردند و همه از دانش، معرفت، بخشش ها و مهریانی های امام حسن بهره می بردند. ایشان یار مستضعفان و پناه در ماندگان و فراریان از ظلم بنی امیه بود. امام حتی عنایت هایش شامل حال دشمنان سرکشش مانند ولید بن عقبه، حبیب بن مسلمه و ضحاک بن قیس نیز می شد.

معاویه وقتی در مدینه آمد و محبوبیت امام حسن را دید، سخت ناراحت شد و بر منبر رفت و علیه حضرت علی و بنی هاشم و امام حسن مطالبی گفت که امام به تندی پاسخ او را دادند و خویشتن را به نحو احسن معرفی کردند، که معاویه فریاد زد: «تو خود را شایسته خلافت می دانی؟» امام فرمود: «کسی شایسته خلافت است که کتاب خدا و روش پیامبر رفتار کند و آن کس که با کتاب خدا مخالفت کند و سنت پیامبر را به یک سونهلد شایسته خلافت نیست، او کسی است که به زور حکومتی را به چنگ آورده و از آن بهره مند می شود و به زودی دورانش پایان می یابد و سنگینی جرمش بر دوشش می ماند». (۳۶۹) در این سخنان حضرت به بیان فضایل مولای متقیان علی پرداخت و سخن را به کمال رسانید.

طه حسین، نویسنده و محقق مصری می نویسد: امام حسن در مدت اقامتش در مدینه، حزبی سیاسی تشکیل داد و آن را به خویشی رهبری می کرد، حتی کوفیانی را که به مدینه می آمدند آنها را متشکل می نمود و همه را برای جهادی مقدس آماده می کرد. حضرت در صدان تمام از معاویه به بود که شهیدش کرد. (۳۷۰)

سفر هجرت

امام حسن سفرهایی به دمشق داشتند و مذاکرات و مناظراتی با معاویه انجام دادند. در دمشق، معاندانی چون عمرو عاص، ولید بن عقبه، عتبه بن ابی سفیان و هفتر بن شعبه، در حضور معاویه خواستند که امام را

مورد استهزا قرار دهند و پدرش علی را به کشتن عثمان و مخالفت با خلفای پیشین متهم کنند، آنها سخنان ناز و ابی به زبان آوردند که امام به همه آنها پاسخ دندان شکن داده و آنها را رسوا کردند، سپس رو به معاویه کرده و فرمود: ای معاویه، اینها کسی نیستند که به من ناسزا گویند، این تویی که به وسیله اینها به من دشنام می دهی، زیرا تویی بدزبانی و بداندیشی و بد خوئی عادت کرده ای، دشمنی تو با ما، عداوتی است که با رسول خدا داری و... سپس امام درباره شخصیت حضرت علی و مقامات آن حضرت سخن گفت و امام علی را بانی امیه و کفر، الحاد و فسادشان مقایسه کرد و به بسیاری از خدمات پدرش علی به اسلام، اشاره نمود. ایشان مطالبی را که پیامبر علیه بنی امیه گفته و لعنت هایی را که فرستاده بود بیان کرد و مخالفت های معاویه را با مسلمانان و با اسلام، یکی یکی گفت و به اشعاری که معاویه برای پدرش سروده بود که مباد مسلمان شود و قبیله بنی امیه را رسوا سازد و این ننگ را برای آنها به بار آورد و... اشاره فرمود. امام به طور مفصل پاسخ معاویه را داده و او را نزد دوستانش رسوا ساخت. گرچه آنها هم از سخن معاویه بودند و همه چیز را می دانستند، ولی امام دوباره به یادشان آورد. سپس رو به عرو و عواض کردند و آنچه را که شایسته و لایق او بود بیان داشت. از حسب و نسب، پدر و مادر و جنگ های او با اسلام و مسلمین و اشعاری که علیه پیغمبر گفته بود، توطئه هایی که برای مهاجرین به حبشه انجام داده بود و مواردی که مورد لعن پیامبر قرار گرفته بود و شرکت او را در توطئه قتل عثمان و تحریک مصریان بیان داشتند و اشاره کرد که عرو و عواض پس از مرگ عثمان خود را و دین خود را به معاویه فروخت، امام او را هم نزد یاران بی ریشه و بدون شخصیتش رسوا کردند.

پس از آن دو، نوبت به ولید بن عقبه رسید، پس فرمود: تو به خود حق می دهی که به علی دشنام دهی چون آن حضرت به جرم شرب خواری هشتاد تازیانه به تو زدند و پدرت در جنگ به دست علی کشته شد، تو به فسق معروف شدی و... مغیره و عتبه که برادر معاویه بود هر یک را به نوعی مفتضح کرده و به اصطلاح پرورنده هر کدام را گشوده و همه مسائل آنها را آشکار نمود. همه از اینکه با امام حسن به جدل پرداخته بودند سراسر افتخار و شرمند شدند. پس از آن، امام مجلس را ترک کرد و رفت. (۳۷۱)

معاویه در مکه

معاویه پس از سال صلح به قصد انجام حج به مکه رفت و در جایی که قریشیان اجتماع کرده بودند وارد شد. همه به احترام او ایستادند غیر از عبیدالله بن عباس. معاویه به او گفت ای پسر عباس چرا تو مانند دیگران بر پای نخاستی، گویا هنوز جنگ صفین را به یاد می آوری، مگر نمی دانی که پسر عرویم عثمان به ستم کشته شد؟ ابن عباس گفت: عرو بن خطاب هم به ستم کشته شد، پس خلافت را به پسرش عبدالله واگذار. معاویه گفت:

عمر بن خطاب را مردی مشرک کشت، ولی عثمان را مسلمان ها کشتند. ابن عباس گفت: اگر مسلمانان او را کشته اند پس کارشان به حق بوده است. معاویه که جوابی نداشت بدهد موضوع را عوض کرد و گفت: ما به همه سرزمین ها نامه نوشتم ایم که کسی فضایل اهل بیت را باز نگردد، تو هم زیانت را نگهدار.

ابن عباس گفت: مسارا از خواندند قرآن باز می داری؟ معاویه گفت: نه. ابن عباس گفت: پس مسارا از تاویل و تفسیر قرآن باز می داری؟ گفت: آری. ابن عباس گفت: پس قرآن را بخوانیم و از مفهوم آن که خداوند اراده کرده چیزی نپرسیم؟ گفت: آری، ابن عباس گفت: خواندن قرآن واجب است یا عمل کردن به آن؟ معاویه گفت: عمل کردن به آن. ابن عباس گفت: اگر مقصود خدا را از نزول قرآن ندانیم چگونه به آن عمل کنیم؟ معاویه گفت: از کسانی بپرس که قرآن را مثل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی کنند.

ابن عباس پاسخ داد: قرآن بر اهل بیت مانازل شده و تو می خواهی که تفسیر آن را از ابوبسفیان و ابومعیط بپرسی؟ معاویه گفت: قرآن را بخوانید، ولی از آیاتی که خداوند درباره اهل بیت نازل کرده چیزی نگویند و سخنان پیامبر را درباره خودتان به زبان نیاورید. دیگر هر چه می خواهید بگویند.

ابن عباس این آیه را تلاوت کرد: «آنها می خواهند نور خدا را با دانه شان خاموش کنند، ولی خداوند نمی گذارد، و نو خودش را کمال می بخشد هر چند کافران و اخواش نیاید. (۳۷۲)

معاویه گفت: ای پسر عباس، دست از سر من بردار و زیانت را نگهدار و اگر می خواهی کاری کنی به پنهانی انجام بده و آشکارا سخنی مگو. (۳۷۳) منظورش آن بود که حرف هایت و ابزاری خود و خاتوادات بز و عنقی و برای مردم از این گونه سخنان مگو.

معاویه و معاویه های تاریخ می خواستند که حتی قرآن بر اساس مصالح آنها توجیه و تفسیر شود، آنها همچنان که اسب، استر، غلامان، کنیزان و در یوزگان

طه حسین، نویسنده و محقق
مصری می نویسد: «امام حسن در مدت اقامتش در مدینه، حزبی سیاسی تشکیل داد و آن را به خوبی رهبری می کرد، حتی کوفیانی را که به مدینه می آمدند آنها را متشکل می نمود و همه را برای جهادی مقدس آماده می کرد، حضرت در صدد انتقام از معاویه بود که شهیدش کردند.»

پیوسته در خدمتشان بودند می خواستند آزادگان، خدامردان و معتمدان را نیز در خدمت داشته باشند و از وجود همه به یکسان بهره برداری کنند. سیاست، تفکر و جهان بینی مبتنی بر خودخواهی و خودمحوری و خودبزرگ بینی را می خواستند در همه جا اجرا کنند و شایستگان را نیز برده خود نمایند.

توطئه برای قتل امام حسن

تاریخ ها در خصوص زندگی امام حسن در مدینه چندان گویاستند و جز چند گفتار و تعدادی حدیث از آن امام چیزی برای ما نمانده است. معاویه به دنبال عهد شکنی هایش، غدرها و مکر هایش، در صدد برآمد که پسر هوسبازش یزید را به جای خود بنشیند و با وجود امام حسن (ع) این کار امکان پذیر نمی شد، چون همه مردم از مواد صلحنامه خبر داشتند. که خلیفه پس از معاویه، حسن بن علی و پس از حسن، حسین بن علی است، پس باید به صورتی امام حسن را به قتل برساند.

امام به خاطر حملاتی که به او شده بود، مواظب جان خود بود و خویشتر را در معرض خطر قرار نمی داد، ولی معاویه که شیطان مجسم بود راهی از درون خانه امام پیدا کرد و از طریق منظور خود را عملی ساخت. هو ان بن حکم حاکم مدینه بود، معاویه او را مأمور کرد که چو ده دختر اشعث بن قیس کندی را که همسر امام بود قریب دهد تا اگر امام حسن را مسموم کند او را به همسری یزید در آورد و صد هزار درهم نیز به او بدهد. (۳۷۳) اشعث بن قیس همان منافق معروف است که پس از مسلمان شدن با وضع فصاحت باری مرتد شد و با پیروزی مسلمانان دوباره به اسلام بازگشت.

امام صادق درباره اشعث می فرماید: اشعث در خون امیرالمؤمنین شرکت داشت. دخترش، حسن را مسموم کرد و پسرش محمد، دست به خون حسین آلود. (۳۷۴)

مروان همان عنصر پلیدی است که مورد نفرت رسول خدا بود و بسیاری از خطاهای دوران عثمان به دست او انجام گرفت و در جنگ جمل طلحه بن عبیدالله را با تیر زد و کشت و در جنگ جمل اسیر شد. حسن و حسین واسطه او شدند و و هایش کردند و حضرت علی درباره او گفت: «او پدر گوسفند است و این امت از او فرزندان او روزهای خونینی به خود خواهد دید. (۳۷۵) اینها بودند که کمر به قتل امام حسن بستند (که خدا از رحمت خود دور گرداند) بدین وسیله پاداش حسن را داد که او را از مرگ و آسارت نجات داده بود.

جانشینی یزید

یزید گرترین عهد شکنی معاویه این بود که برخلاف عهدنامه، برای خود جانشین مشخص کرد و به جای حسن بن علی، یزید پسر نادر ستم، بدکار، بدنام و متجاهر به فسق خود یزید را برای جانشینی خود انتخاب کرد و این به پیشهاد مغیره بن شعبه بود که برای خوش رقصی هنگامی که احساس کرد از حکومت

کوفه بر کنار می شود، به معاویه پیشنهاد کرد تا پیش از مرگش چند صباحی دیگر بر کوفه حکومت کند. (۳۷۸) معاویه ضمن فسادهای بسیاری که داشت، این یکی از همه بدتر شد و مانع راه خلافت یزید را وجود امام حسن و سعد و قاص و زیاد بن ابیه می دانست، زیرا امام حسن با صلاحیت ترین فرد دارای اصالت خانوادگی و نوه پیامبر و پسر زهرای مرضیه و حضرت علی بود و در عهدنامه هم روی نام او تأکید شده بود. (۳۷۸)

سعد و قاص اهل شورای خلیفه دوم بود و خود را یک سروگردن از دیگران بخصوص از معاویه بالاتر می دانست و صلاحیت برای خلیفه شدن پیش از معاویه برای خود قائل بود. زیاد بن ابیه هم با استلحاق به ابوسبقیان و معاویه، برای خود خیال خامی می بخت که پس از معاویه، شایسته ترین فرد برای جانشینی اوست. وقتی خیر جانشینی یزید را شنید سخت ناراحت شد و از خود واکتف نشان داد، که معاویه او را هم مسموم کرد و از جلوی راه خلافت یزید برداشت.

معاویه وسیله کشتن هر سه تن را فراهم کرده امام حسن به وسیله دختر اشعث بن قیس، جمده که همسر امام بود، با وعده هایی که از سوی معاویه به او داده شده، ولی عملی هم نشد، کافی بود که او را فریب دهد و قاتل همسر امام خود گردد. کسانی دیگر از بزرگان و افراد مطرح در جامعه اسلامی بودند که با این عمل معاویه و روی کار آمدن یزید مخالف بودند، افرادی چون حسین بن علی، عبدالله عمو و عبدالله بن زبیر و عایشه ام المومنین، که معاویه در آن زمان و آن شرایط، آنها را مؤثر نمی دانست و برای آنان طرفداری تصور نمی کرد که بتوانند مانع راه شوند. مردم ناراضی هم اکثر در دل، ناراضی بودند و ناراضی آنها از این اقدام ظهور و بروز نداشت. همه مردم می دانستند که یزید دارای ویژگی ها و اخلاق غیر اسلامی بوده و تربیت اسلامی ندارد و پیوسته روزگارش به ساز و آوازه معاشرت با زنان، خوشگذرانی و غنای بسیار و مجالس شراب و گناه و بازی با سگ ها، میمون ها و... می گذشت.

اگر معاویه کم و بیش رعایت ظواهر اسلامی را می کرد، یزید متجاهر به فسق بود و رعایت هیچ گناه و منکر را نمی کرد. معاویه می خواست چنین کسی را بر جامعه اسلامی تحمیل کند و به عنوان خلیفه الله بر جان و مال مسلمان ها مسلط گرداند و چه مصیبتی می تواند بالاتر از این باشد؟ یکی از علل قیام امام حسن پس از مرگ معاویه همین بود که امام می خواست نشان دهد مردم مسیر حق را اشتباه نکنند و یزید را در شمار حاکمان اسلامی نیاورند. امام حسین توانست با خون خود و یارانش و اسیری اهل بیتش این امر را تا قیامت ثابت نگاهدارد، که اسلام غیر از مدعیان حکومت اسلامی است و از سوی دیگر آن به ظاهر مقدسانی که معاویه را به عنوان خلیفه الله پذیرفته بودند دستور ائمه حکومتی

بزرگترین عهدشکنی معاویه این بود که برخلاف عهدنامه، برای خود جانشین مشخص کرد و به جای حسن بن علی، یزید پسر نادرست، بدکار، پدنام و متجاهر به فسق خود را برای جانشینی خود انتخاب کرد

او را هم می پذیرفتند و می گفتند: خلیفه الله به جای خلیفه رسول الله (ص) هر کاری بکند درست است و حق دارد، چون نماینده خدا در زمین است و اگر فرد فاسد اخلاقی چون یزید را هم به عنوان ولیعهد خود معرفی کند، کار درست انجام داده است.

ابن اثیر می نویسد، وقتی مغیر بن شعبه، این پیشنهاد را به معاویه کرد و او پذیرفت و از مجلس او خارج شده به یاران خود گفت: هر دم که را با در کتاب کاری ساختم که برای امت محمد بسی دنباله (پیامد نامطلوب) خواهد داشت و شکافی پدید آوردم که تا بده هم نخواهد آمد. (۳۷۹)

معاویه در خصوص اجرای این بدعت، باز هم سرکیسه را شل کرد و پول های زیادی خرج کرد تا خطیبان درباری و سران قبایل در فضایل یزید و صلاحیت او برای خلافت سخن ها بگویند. آنها چون خدا را نمی شناختند، به اصطلاح فرمان خلیفه خدا و اجرا می کردند، از بنی هاشم بدگویی کرده و به آنان لعن و دشنام می دادند و بنی امیه را می ستودند، امام علی و امام حسن را مالیه ابی الله بدترین اشخاص معرفی می کردند و معاویه و یزید را بهترین، آیا این جامعه می توانست سالم و انسانی و در مسیر حق و عدالت باشد؟

معاویه با سیاسی کاری های خود بازیگری هایی انجام می داد که در میان خوانندگانش خطبه کسی بر خیزد و از او بخواد که یزید را برای جانشینی خود معرفی کند و دیگر مزدوران هم از گوشه و کنار مجلس فریاد صحیح است در تأیید درخواست کنند، اولی بلند کنند، معاویه با این تاکتیک ها می خواست جامعه را آماده کند، گرچه مردمی به نام احننف بن قیس برخاست و به این پیشنهاد اعتراض کرد و از امام حسن حمایت نمود. (۳۸۰)

بشهادت امام حسن

خود محوری ها و انحصارگرایی ها باعث شد که معاویه وجود امام حسن را مانع بدعت گزاری و تعیین ولیعهد برای خودش بداند و برای شهادت آن حضرت اقدام کند. سیوطی می نویسد: «حسن را با توطنه معاویه با ستمی که برای جمده دختر اشعث بن قیس فرستاده بود، کشتند، و قول از دوایج یزید در او داده بودند، ولی پس از شهادت حسن به عهد خود وفا نکردند و این اتفاق در ماه ربیع الاول سال ۴۹ هجری بوده است. (۳۸۱)

شیعیان شهادت حضرت امام حسن مجتبی را روز ۲۸ صفر سال ۴۹ می دانند و مدت عمر آن بزرگوار را پنجاه و سه سال حساب می کنند. مردی به عالم باقی رفت که همتایی در علم، دانش، بردباری، بخشندگی و انسان دوستی نداشت و در مهربانی کمتر همانندی داشت. همه مردم، امام حسن را دوست می داشتند و بر مرگ جانگداز او گریستند. بسیاری از مردم مدینه در تشییع جنازه امام حسن شرکت کردند. از عقبه بن هالک نقل می کنند: «در تشییع امام حسن در بقیع آن قدر جمعیت بود که اگر سوزن انداخته می شده به زمین نمی افتاد. (۳۸۲)

جنازه امام حسن را برای خواندن نماز میت به مسجد پیامبر و در کنار مزار او بردند، امام حسین بر او نماز خواند و جمعیت برایشان اقتدا کردند. مشایخ عین، جنازه مطهر را نزدیک مزار پیغمبر بردند تا امام با جسدش تجدید عهد کند و شاید می خواستند که ایشان را در کنار جسدش دفن کنند. دارودسته بنی امیه که حاکمان مدینه بودند، لب به اعتراض گشودند که عثمان خلیفه سوم را در گورستان غیر مسلمان ها درواز مدینه دفن کردند، ولی می خواهند امام حسن را در کنار پیامبر دفن کنند و چون خود توان مقابله با بنی هاشم را نداشتند، ام المومنین عایشه را سوار قاطری کرده و دوباره به صحنه آوردند که مانع دفن امام حسن در کنار پیامبر شود. کارگردان این صحنه هر و ان بن حکم بود، عایشه جلوی جنازه ایستاد و گفت: «کسی را که دوست ندارم وارد خانه ام نکند... (۳۸۳)

در آن هنگام نیز احتمال درگیری و خونریزی بسیار بود، محمد بن علی، حنفیه و قاسم بن محمد ابوبکر و ابن عباس (یکی از پسران عباس غیر از عبدالله و عبدالله) به او اعتراض کردند و این شعر خوانده شد: «تَجَمَّلْتَ بِتَبَلَّتْ وَانْ عَشْتْ تَقَلَّتْ... یک روز بر شتر سوار شدی جنگ جمل را به با کردی، یک روز هم بر استر سوار شده ای و جلوی جنازه امام حسن را می گیری و اگر زندگیت ادامه پیدا کند بر فیل هم سوار می شوی و به جنگ مقام بالاتری می روی و می خواهی نور خدا را خاموش کنی. (۳۸۴)

ابوهو یو که حضور داشت گفت: «اگر پسر موسی بن عمران از دنیا رفته بود آیا در کنار پدرش دفن نمی شد؟ من خودم از پیغمبر شنیدم که می فرمود: حسن و حسین پیشوای جوانان بهشتند. (۳۸۵)

با ممانعت بنی امیه، دست های بنی هاشم و دیگران به قبضه شمشیر رفت، که اگر این اتفاق می افتاد، بنی امیه و طرفدارانشان در مدینه تباہ می شدند، ولی امام حسن فریاد بر آورد: «ای بنی هاشم، به وصیت برادرم عمل کنید، و به سوی قبرستان بقیع حرکت کنید، زیرا برادرم مرا سوگند داده که اگر نگذاشتند در کنار رسول خدا دفن شوم هر گز جنگی راه نیندازید و او را در کنار مادرش به خاک بسپارید. (۳۸۶)

جنازه را روی دست های مردم به سوی بقع حرکت دادند و تنها بر کینه دوستان خاندان پیامبر علیه بنی امیه و طرفدارانشان افزوده شده کینه و نقاری که در طول تاریخ چهارده قرن هنوز بر طرف نشده و با این همه تهاجم کفار به مسلمان ها در طول تاریخ هنوز دل ها با هم مهربان نشده و با دست و اخلاص و استقامت انجمن علمی مهاجران برگزیندونها ناظر کشتار صهیونیست های بی وطن از زنان، کودکان، پیران و بیماران نوار غزه باشند و آیا اینها نیز از شکاف ها، دشمنی ها و انحراف های بی نیست که بنی امیه از همان اول ایجاد کردند؟

امام حسن را در کنار مادر گرامیش فاطمه بنت اسد دفن کردند. شیخ مفید در کتاب از شهادت آورده است که امام حسن خود از ابتدا وصیت کرده بود که در کنار مادرش فاطمه بنت اسد دفن شود. (۳۷۷) ابن ابی الحدید در این مقوله سخن بسیار آورده است. (۳۸۰) امام حسین بر سر مزار برادرش مطالبی فرموده به رحمت خدای در آی ای ابامحمد، این تو بودی که حقیقت را دیدی و شناختی و در برابر گسره باطل با روشی نیکو و مبارزه ای پنهانی راه خدارا دنبال کردی. دنیا و زبانی ها و ناگواری هایش را به دیده تحقیر نگریستی و با دسشی پاک و خاندانی پاکیزه در دنیا زیستی و از آن گذشته، فریکاری و خیانت دشمنان را به آسانی رد کردی و پاسخ گفستی و این مایه شگفتی نیست، زیرا تو از دو دمان رسالت هستی، که از پستان حکمت شیر نوشیده ای و اکنون به سوی روح و روحان بهشت نعمت خیز پرواز کردی، خدا پاداش تو و ما را در این سوک و مصیبت بزرگ دارد و به ما شکیبائی عنایت فرماید... (۳۸۱)

دیگر سرداران و فرزندان امام حسن سخن ها و مرثیه سرایی هایی داشتند که در تاریخ های مربوط به امام حسن آورده شده است. (۳۹۰) به هر جای جوابع اسلامی که خیر شهادت امام حسن معجز می رسد، مردم در غم و اندوه و زاید الوصفی قرار می گرفتند، مرثیه سرایی ها می کردند و تنها کسی که از خیر مرگ امام حسن شادمانی کرد و سجده شکر به جای آورد و تکبیر گفت، معاویه بود. غریب شادی از کاخ سبز معاویه بلند شد و همه صدا به تکبیر بلند کردند. (۳۹۱) معاویه با شگفتی اظهار داشت: عجیب است که حسن شریقی از غسل نوشید و از دنیا رفت. (۳۹۲) معاویه از جریان جلوگیری از دفن امام حسن در کنار جدش پیامبر مطلع شد و بر مروان آفرین گفت: (۳۹۳) جید الله بن جهمان که شادمانی معاویه را دیده او گفت: «... ای معاویه می ریشم که از مرگ امام شادمان و خندان، ولی به خدا قسم که بیکسرا و گورت را پر نمی کنند و کمی عمرش بر عمر تو نمی افزاید. او از دنیا رفت و از تو بهتر بود، مالا مرگ او سسو گوارم و پیش از او هم از مرگ کسی که از او بهتر بود یعنی رسول خدا سسو گوار شدیم، خدا مصیبت او را جبران فرماید و جانشینی نیکو برایش قرار دهد. ابن عباس فرمادی

کشید و به گریه افتاد و دیگران از گریه او گرگریستند. (۳۹۴) **والله اعلم بالله علی قوم الظالمین**

پی نوشت:
۳۲۲- کشف الغم، ص ۱۵۴ و دیگر کتاب های که زندگانی امام حسن را آورده اند.
۳۲۳- همان، و بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۰ و دیگر تواریخ دوران امام حسن.
۳۲۴- همان.
۳۲۵- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۴.
۳۲۶- همان، نقل به اختصار.
۳۲۷- ابن ابی الحدید، شاه مفید، ص ۱۷۰ جابجایع الموده، ص ۲۹۲.
۳۲۸- جلوه تاریخ ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۷.
۳۲۹- همان.
۳۳۰- همان، ص ۳۷، ترجمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
۳۳۱- همان، ج ۴، ص ۱۱۲، البیاض و النباه، ج ۸، ص ۱۴.
۳۳۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، اعیان الشیعه، تاریخ یعقوبی و بحار الانوار، هم این جریان را نقل کرده اند.
۳۳۳- از شاه مفید، زندگانی حسین بن علی (ع) (شریف قرشی)، ج ۷، ص ۱۲۷.
۳۳۴- همان، ص ۱۲۸، حماه الاسلام، ج اول، ص ۱۲۳، شرح ابن ابی الحدید، ج ۴.
۳۳۵- همان، ص ۱۱۱.
۳۳۶- مقاتل الطالبین، ص ۹۶، نقل به اختصار.
۳۳۷- همان، ج معتم، ص ۳۹.
۳۳۸- همان.
۳۳۹- تحف العقول (ابن محمد الحسن الخراسانی)، ص ۴۶۵، چاپ اسلامی.
۳۴۰- مقدمه کتاب صلح امام حسن از شیخ راضی آل یس.
۳۴۱- همان، ص ۳۳۴.
۳۴۲- بحار دار القلم بیروت، ص ۲۱۳، الکامل مترجمه...
۳۴۳- صلح امام حسن (ع)، (آل بس)، ص ۱۳۴، به نقل از مستند احمدنا ترجمه ابن حیان، بولنیم باو داد و دیهقی، حاکم...
۳۴۴- ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵.
۳۴۵- همان، ج ۵، ص ۸۲، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶۲.
۳۴۶- تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۵.
۳۴۷- ج ۴، ص ۸، نقل به اختصار.
۳۴۸- الشیخ مربوط به شیخان علی (ع) دو تعدادی از کتب آورده نشده، ولسی طبری در ج ۶، ص ۹۷، ابن اثیر در ج ۲، ص ۱۶۶، مقاتل الطالبین، ص ۴، و شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۵ آورده اند.
۳۴۹- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۵، النصاب الکافی، ص ۱۵۶.
۳۵۰- الامامه و السیاسة، ص ۲۰۰، بحار، ج ۱۰، ص ۱۵۵.
۳۵۱- همان.
۳۵۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۲۰.
۳۵۳- ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۳.
۳۵۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.
۳۵۵- ذخیره المعارف، فرید و جلدی، ج ۳، ص ۳۳۱.
۳۵۶- جعفر القیب، ص ۴۱، صلح الحسن (ع)، ص ۳۶۸.
۳۵۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.
۳۵۸- ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۶، کتاب اغاسی (ابو الفرج

اصفهانی).
۳۵۹- بشارت مفید، چاپ اسلامی، ص ۳۵۶ و تاریخ طبری، مروج الذهب، مسعودی و تاریخ ابن کثیر با اخلاقی آن سخنان را نقل کرده اند.
۳۶۰- مسعودی (حاشیه ابن اثیر)، ج ۶، ص ۶۱، تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۸، مطبری، جلد ۶، ص ۹۳.
۳۶۱- دره الاغانی، ص ۳۶۲، شرح نهج البلاغه.
۳۶۳- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴.
۳۶۴- حاشیه ابن اثیر، ج ۶، ص ۶۱.
۳۶۵- ج ۴، ص ۱۶.
۳۶۶- ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۸۷، مطبری، ج ۶، ص ۱۴۱.
۳۶۷- مروج الذهب (مسعودی)، ج ۶، ص ۹۷.
۳۶۸- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴.
۳۶۹- باقر شریف القرشی، زندگانی حسین بن علی (ع)، ج ۲، ص ۳۵۸ که سخنان امام (ع) و معاویه را به طور کامل آورده است.
۳۷۰- همان، ص ۳۶۰.
۳۷۱- ابن ابی الحدید، به طور کامل و مفصل مطالب طرفین را آورده و درباره آنها اظهار نظر کرده است، ج ۲، ص ۱۰۱ و (شریف قرشی) در زندگانی امام حسن (ع)، ص ۱۶۸، از تواریخ مختلف نقل کرده است.
۳۷۲- ص ۸.
۳۷۳- زندگانی امام حسن (ع) (شریف قرشی)، ج ۲، ص ۳۲۱.
۳۷۴- مروج الذهب، ج ۵، ص ۱۹۸، الدلائل (یهقی)، ج ۱، ص ۶۴.
۳۷۵- صلح امام حسن (ع)، ص ۵۰۲.
۳۷۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۱۱.
۳۷۷- کامل ابن اثیر و المحاسن و المساوی (یهقی)، ج ۱، ص ۱۰۸.
۳۷۸- مقاتل الطالبین، ص ۲۹.
۳۷۹- الکامل، ج ۳، ص ۱۹۸.
۳۸۰- الامامه و السیاسة (ابن قتیبه دینوری)، ج ۱، ص ۱۵۶ - مروج الذهب (مسعودی)، ج ۶، ص ۱۰۰.
۳۸۱- تاریخ الخلفاء، دار القلم بیروت، ص ۲۱۴.
۳۸۲- الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۰.
۳۸۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۸، تکرر الخواص (سبسط ابن جوزی)، ص ۲۳۳، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۰، مقاتل الطالبین (ابو الفرج اصفهانی)، ص ۵۲.
۳۸۴- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۸۱، از تاریخ ابن عساکر.
۳۸۵- اعیان الشیعه از مستدرک حاکم، ج ۶، ص ۵۸، نقل کرده است.
۳۸۶- زندگانی حسین بن علی (ع)، (باقر شریف قرشی)، ج ۲، ص ۶۰۵.
۳۸۷- از شاد، ص ۳۵۸، چاپ اسلامی.
۳۸۸- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۴۳.
۳۸۹- همان، به نقل از تاریخ ابن عساکر.
۳۹۰- صلح امام حسن (ع)، از: شیخ راضی آل یسین، ترجمه آیت الله سید علی خامنه ای و زندگانی حسین بن علی (ع)، از: باقر شریف قرشی، ترجمه فخرالدین حجازی.
۳۹۱- مروج الذهب (مسعودی)، ج ۶، ص ۳۰۵.
۳۹۲- الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۲۷۳، در تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی نیز ابن مطلب آورده شده است.
۳۹۳- تاریخ ابن عساکر.
۳۹۴- زندگانی حسین بن علی (ع)، ج ۲، ص ۶۱۴.